

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هرمان پلویا
ترجمه و تلخیص: خ. طه‌وری
فرستنده: علی مشرف
۱۳ اگست ۲۰۲۰

چنگ اندازی به اوروآسیا

فصل نخست

«هالفورد مک‌کیندر» و منطقه حیاتی اوروآسیا

«تغییر تعادل قدرت به نفع کشورهای درونی و پی‌آمد گسترش آن به کشورهای حاشیه‌ی اوروآسیا می‌تواند استفاده از منابع عظیم قاره را برای ساختمان ناوگان‌ها مقدور سازد و ظهور یک امپراتوری نوین جهانی دیگر دور نخواهد بود. اگر المان و روسیه با یکدیگر متحد شوند می‌تواند این واقعه رخ دهد.» (هالفورد مک‌کیندر)

اوروآسیا متعلق به کیست؟

پرسش خوبی است ولی در عین حال عجیب به نظر می‌رسد. در واقع باید اوروآسیا به همه مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند تعلق داشته باشد ولی

برای اغنیاء و قدرتمندان این دنیا دلیلی نیست که از توقعات و ادعاهای خود صرف‌نظر کنند. درست مانند پرنندگان گرسنه که به خاطر یک کرم برای سد جوع با یکدیگر به ستیز می‌پردازند و کرم زنده را با منقارهای خود این طرف و آن طرف می‌کشند تا در پایان یک پرنده تمام کرم را بلعد.

مبارزه برای کنترل منطقه وسیع و گسترده اوروآسیا قرن‌هاست که بشدت در جریان است. هدف به چنگ آوردن منابع بی‌پایان و مراتع حاصلخیز آن و استثمار آن است. باید این منطقه عظیم و وسیع اوروآسیا را زیر سلطه خود گرفت و از این طریق تمام جهان را کنترل کرد. از اینرو نظریه پرداز بزرگ امپراتوری بریتانیا، جناب سر هالفورد مک‌کیندر به ردها، نظامیان و بازرگانان و تجار در سال ۱۹۱۹ هشدار داد:

«هر کس که بر اروپای شرقی حکومت کند، بر منطقه حیاتی حکومت می‌کند و هر کس که بر منطقه حیاتی حکومت می‌کند بر این جزیره جهانی حکومت می‌کند و هر کس که بر این جزیره جهانی حکومت کند، بر تمام جهان حکومت خواهد کرد.»

منظور «مک‌کیندر» از منطقه حیاتی مراتع و دشت‌های بیکران توندرا و تایگا در اوروآسیا در کنار کشورهای اطراف جاده ابریشم گذشته در آسیای مرکزی بود، که اگر بخواهیم از نظر سیاسی بیان کنیم روسیه و دیگر کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق در حاشیه جنوبی سلسله جبال هیمالایا، پامیر و هندوکش را شامل می‌شد. و منظور او از «جزیره جهانی» اروپا و آسیا با سواحل حاصلخیز آن بود که راه ورود به اقیانوس‌ها و تماس با فرهنگ‌های عجیب و غریب را ممکن می‌ساخت. در نتیجه، هر کس که بر اوروآسیا تسلط داشته باشد بقیه دنیا نیز به او تعلق خواهد داشت.

تاریخ نشان می‌دهد که فضاهاى اقتصادى، بین همسایگان نزدیک گسترش می‌یابد و نه با عبور پرزحمت از اقیانوس‌ها. ولی درست در این دوران به اصطلاح جهانی شده بار دیگر از همسایگان اوروآسیائی خود جدا می‌شویم. ۱۹۸۹ دیوار برلین فرو ریخت ولی اکنون دیوار به مراتب بلندتری به اصطلاح «اینترماريوم» با پی‌آمدهای کشنده‌تری در عرض اوروآسیا بنا می‌شود.

این وضعیت چگونه پدید آمد؟ اکنون به آن خواهیم پرداخت.

این اقدام به نوبه خود برای امپراتوری بریتانیا زنگ‌های خطر را به صدا درآورد، زیرا این نگرانی زیاد هم بی‌پایه نبود که نیروهای نظامی روس می‌توانند راه خود را به سوی هندوستان که ملک انگلیس بود، بگشایند. از این‌رو قرن ۱۹ در سایه Great Game (بازی بزرگ) بین روسیه و انگلیس بر سر مالکیت آسیای مرکزی و منطقه حومه آن قرار داشت. توطئه‌های دربار و درگیری نظامی به جو سیاسی بین افغانستان و ایران که می‌توانست راه‌روی برای عبور روس‌ها به سوی اقیانوس هند باشد، لطمه زد. بریتانیای کبیر و فرانسه در جنگ پرهزینه کریمه ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ مانع از این شدند که روسیه لقمه چربی از امپراتوری در حال زوال عثمانی برای خود فراهم کند. بازی بزرگ مساوی شد: بدین‌سان روس‌ها نتوانستند به سوی هندوستان پیشروی کنند و انگلیس‌ها هم به نوبه خود نتوانستند به آسیای مرکزی ورود پیدا کنند.

ولی اکنون معلوم شد که با روسیه بازیگر جدیدی وارد صحنه بین‌المللی شده است، که قادر است بخش شمالی اوروآسیائی قاره را کاملاً زیر کنترل خویش نگاه دارد. امپراتوری عظیم چین که روزی آسیب‌ناپذیر به نظر می‌رسید به دنبال مشکلات درونی خود و به ویژه مزاحمت‌های نامطبوع انگلیس ضعیف شده بود و مجبور بود با ناتوانی شاهد ورود روس‌ها به اعماق حریم منافع خود باشد. از طرف دیگر امپراتوری عثمانی مجبور شد در مقابل هجوم ارتش روسیه تسلیم شود و سرنوشت مناطقی که خلق‌های ترک‌تبار را دربر گرفته بود به روس‌ها بسپارد. ظاهراً هیچ‌کس قادر نبود در مقابل ملت روس که در حال قدرت یافتن بود، مقاومت کند.

همینطور «اسپنسر ویلکینسون» روزنامه نگار و کارشناس امور نظامی انگلیس در مورد بهرهوری و کارائی جامعه المان به هموطنان خود هشدار می‌داد. به کمک رژیم قیم‌مابانه دولت اجتماعی، المان‌ها قادرند حتی اقشار پائینی را برای سازندگی ملی بسیج کنند. نسبت به انگلستان نیروهای نظامی این کشور به خاطر جد و جهد کارگران صنعتی از پشتیبانی بیشتری برخوردار است.

هالفورد مک‌کیندر در مورد همکاری المان‌ها و روس‌ها هشدار می‌دهد

این مسأله برای مطلب مورد بحث ما بسیار مهم است، زیرا در این لحظه نظریه‌پرداز بزرگ انگلیسی «هالفورد مک‌کیندر» وارد معرکه شد. او بدون شک یکی از مهم‌ترین روشنفکران دوران خود در بریتانیای کبیر بود. او از جمله مدرسه بسیار پرنفوذ اقتصادی لندن را که هنوز بسیاری از تئوری‌ها و مباحث مهم غرب سرمایه‌داری در آن پخته می‌گردد، تأسیس کرد. ولی مک‌کیندر مدام کوشش می‌کرد تا از برج عاج دانش پائین آید و به طور مستقیم از جمله به عنوان نماینده پارلمان روی سیاست تأثیر گذارد. در سخنرانی‌های مهم او خبرگان بریتانیا گرد هم می‌آمدند تا فراموزند چگونه می‌توان قدرت امپراتوری جهانی خود را بیش‌تر توسعه داد.

وقتی که کشوری (مثل بریتانیای کبیر در قرن ۱۹) سرکرده عمده جهانی باشد، طبیعتاً با دو معضل روبه‌رو خواهد بود. اول این‌که چگونه می‌توانم قدرت خود را گسترش دهم، زیرا این‌طور به نظر می‌رسد که تنها ارگانیک‌سازی که رشد می‌کند می‌تواند درازمدت به حیات خود ادامه دهد. و دوم این‌که با پیدایش رقبای جدید از کدام سو مورد تهدید قرار خواهم گرفت؟ «مک‌کیندر» به هر دو سؤال پاسخ می‌داد. او می‌گفت: اروپائی‌ها در قاره کوچک خود به این علت این قدر قدرتمند شده‌اند، چون همیشه مجبور بوده‌اند در مقابل دشمنان خارجی مقاومت کنند، علیه اعراب مسلمان، علیه خلق‌های ترک‌تبار مسلمان شده و همین‌طور سواران مغول از مراتع اوروآسیا. راه گریز به شرق و جنوب شرقی مسدود بود، لذا آن‌ها مجبور بودند راه بحر را در پیش گیرند و در این زور آزمائی به قدر و قدرت آنان افزوده شد. از طریق اقیانوس‌ها و با عبور از مناطق حاشیه‌ئی قاره اوروآسیا آن‌ها توانستند مناطق مرطوب و حاصلخیز، یعنی بهترین نقاط جهان را زیر استیلای خود گرفته و کنترل کنند. بحرنوردی سریع‌تر و کارآمدتر از گذار از راه‌های صعب‌العبور و سخت خشکی سوار بر اسب و شتر بود. آقایان و خانم‌های محترم! تا سال ۱۹۰۴ ما ۴۰۰ سال جهان را با کشتی‌های خود زیر کنترل داشتیم. آن دوران، دوران کلمبیائی بود، شکی نیست. کشتی‌ها روزبه‌روز بزرگ‌تر و سریع‌تر شدند و حالا ما حتی کشتی‌های بخاری در اختیار داریم و بدین سان کاملاً از دل و دماغ و حال و حوصله باد آزاد گشتیم. ولی در عین‌حال همین‌طور لکوموتیوهای اختراع شده که با ماشین بخار حرکت می‌کند و این مسأله همه چیز را تغییر می‌دهد، زیرا پستی و بلندی زمین برای خطوط آهن تعیین کننده نیست. سنگین‌ترین قطارها روی خطوط صیقل خورده صاف با سرعت از نقطه آ به نقطه ب سفر می‌کنند و راه‌زنان و دزدان سرگردنه می‌توانند با تفنگ‌ها و شمشیرهای خود هر قدر هم که بخواهند تهدید کنند. و اکنون روسیه بر این است که خطوط آهن خود را به شدت گسترش بخشد. چه شتابی! دیگر نیازی به این کار نبود که کالاها با زحمت از کشتی بارگاری‌ها چند اسبه شود. کالا مستقیماً بار قطار می‌شد و درست در مقصد مورد نظر تخلیه می‌گردید. یعنی:

با خطوط آهن نوین ممکن بود مناطق مرکزی و حیاتی مراتع اوروآسیا که تاکنون محل آمدوشد شتربانان بود، گشوده شود. و آنچه که خیلی بیش‌تر ناراحت‌کننده بود: روس‌ها می‌توانستند نیروهای خود را با همین قطارها با سرعت زیاد به صحنه‌های جنگی منتقل نمایند. آن‌ها چندی پیش از آن این توانائی را در منچوری ثابت کرده بودند. بدین سان برتری بحری ما می‌تواند بزودی به پایان رسد. و حالا اگر روس‌ها با المانی‌های کارآمد کاسه‌هایشان را یکی کنند که دیگر حساب ما پاک است:

«تغییر تعادل قدرت به نفع کشورهای قاره Pivot state با پی‌آمد گسترش آن به کشورهای حاشیه اوروآسیا، استفاده از مواد خام عظیم قاره برای ایجاد ناوگان‌ها را مقدور خواهد ساخت و پیدایش یک امپراتوری جهانی (جدید) دیگر دور نخواهد بود. این امر به وقوع خواهد پیوست اگر روسیه و المان با یکدیگر متحد شوند.»

تولد آنتانت سه‌جانبه علیه المان

این تحلیل نظریه‌پردازان بزرگ انگلیس حول «مک‌کیندر» در سال ۱۹۰۴ بود. مسأله قدرت‌های قاره کمی بغرنج است. بر سر بحران «فاشودا» در سال ۱۸۹۸ به خاطر دعوا بر سر ادعاهای استعماری در افریقا چیزی نمانده بود که انگلیس‌ها با فرانسوی‌ها شاخ‌به‌شاخ شده و درگیر یک جنگ ویران‌کننده شوند. در ضمن فراموش نشده بود که ناپلئون با انسداد بنادر قاره‌ئی اقیانوس آتلانتیک دست انگلیس را از بازارهای اروپائی کوتاه کرده بود. برای ملتی چون بریتانیای کبیر که کارش تجارت بود، این عمل می‌توانست در درازمدت به مرگ در اثر خفگی بینجامد. خوب شد که انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۰۴ در مورد لقمه‌های چرب مستعمره‌ها در افریقا به توافق رسیده بودند و از آن به بعد در ارتباطی قلبی Entente Cordiale به عنوان همپیمان عمل می‌کردند. ولی هنوز دو لقمه گلوگیر مهم دیگر وجود داشت و آن روسیه و المان بود. بهترین مورد این بود که بتوان یکی از آن دو را به سوی خود جلب کرد. المان در آستانه گذار به قرن جدید، انگلستان را به عنوان قدرت اقتصادی شماره یک پشت سر نهاده بود و با بیش از ۵۶ میلیون جمعیت در مقابل انگلستان با ۳۶ میلیون جمعیت چه در نیروی کار و چه در تعداد مصرف‌کننده دارای توان بیشتری برای کشورگشائی بود. و المان‌ها اکثر جایزه‌های نوبل را به خود اختصاص می‌دادند و مدام اختراعات جدیدی را به ثبت می‌رساندند و خلاصه این‌که المان‌ها به انگلیس‌ها شباهت زیادی داشتند ولی با توانائی‌های خود می‌توانستند در آینده نسبت به انگلیس‌ها کاملاً به نحو دیگری وارد عمل شوند.

و روسیه؟ همان‌طور که گفته شد بریتانیای کبیر و روسیه در قرن ۱۹ درگیری‌های شدیدی با یک دیگر داشتند. انگلیس‌ها مجبور بودند دایم مواظب باشند که روس‌ها در تقسیم دارائی امپراتوری ورشکسته عثمانی لقمه‌های چرب را دستچین نکنند و با تسخیر بنادر بدون یخ مانند انگلیس‌ها به یک قدرت بحری تبدیل نشود.

و روسیه که در جنگ علیه جاپان در سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ ضربه سختی خورده بود در مقابل امتیازهایی که انگلیس وعده می‌داد روی خوش نشان داد. روسیه با «پورت آرتور» (در واقع لوشونکو) در چین توانست یک بندر بدون یخ تسخیر کند ولی اکنون مجبور بود آن‌را باز پس دهد. علاوه برآن، روس‌ها مجبور شدند کنترل خود را بر منچوری و کوریا رها کنند. این شکست از این نظر شرم‌آور بود، زیرا برای اولین بار یک قدرت اروپائی علیه یک قدرت غیراروپائی از نظر نظامی شکست سنگینی متحمل شده بود. هاله شکست‌ناپذیری مرد سفیدپوست برای همیشه ناپدید شده بود.

از این طریق ائتلاف‌ها مشخص شد. المان بدون این‌که خود قدمی بردارد صاحب دو همپیمان کور و کچل شد. اتریش و مجارستان در قامت یک کشور کثیرالمثله برای تضمین یک پارچگی کشور با مشکلات متعددی روبه‌رو بود. مستشاران المانی به امپراتوری عثمانی در حال مرگ اعزام شدند، که البته نتوانستند معجزه کنند. قدرت‌های انگلستان و فرانسه و روسیه، المان را در چنگال داشتند.

ادامه دارد

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/ChangAndaziBeEuroAsia.pdf>